

«شخصیت و فعالیت‌های دکتر «محمد ملکی»

نرگس محمدی در گفتگو با ایقان شهیدی

اولین بار که نام محمد ملکی را شنیدم، به دلیل شهرتش به عنوان اولین رئیس دانشگاه تهران بعد از انقلاب بود؛ اما هر چه زمان گذشت از ابعاد فعالیت‌های او بیشتر آگاه شدم. محمد ملکی متولد سال ۱۳۱۲ در تهران بود. تحصیلاتش را ابتدا در دارالفنون و سپس در دانشگاه تهران در رشته‌ی دامداری و تغذیه ادامه داد. با آن‌که در دوران محمدرضاشاه به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌اش بازداشت شده بود، اما این امر مانعی برای دریافت بورسیه از دولت برای تکمیل تحصیلاتش در اتریش و انگلستان نشد. از دهه‌ی ۴۰ در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و بعد از انقلاب، به توصیه‌ی آیت‌الله طالقانی به ریاست همان دانشگاه منصوب شد و سرسختانه، مشابه برخی از چپ‌های ایران، به دفاع از شورایی شدن مدیریت دانشگاه‌ها و همچنین استقلال هویتی و مدیریتی دانشگاه نسبت به سایر نهادها پرداخت؛ اعتقادی که در تعارض با افکار برخی از فعالین سیاسی نزدیک به آیت‌الله خمینی قرار داشت. دانشگاه تهران در این دوران محل فعالیت‌های گروه‌های مختلف سیاسی همچون اسلام‌گریان، چپ‌ها، مجاهدین و جریان‌های ملی شده بود؛ تانک در آن مستقر بود و مسجدش مملو از اسلحه‌هایی بود که مردم از پادگان‌ها به غنیمت برده بودند.

ملکی در زمانه‌ای که حتی مهدی بازرگان موافق بستن دانشگاه‌ها بود، صریحاً مخالفت خود را نسبت به این تعطیلی نزد آیت‌الله خمینی ابراز کرد. این موضوع سبب شد تعطیلی دانشگاه‌ها نه برای همیشه، اما برای چند ماه به تأخیر بیفتد. مخالفت ملکی با تعطیلی دانشگاه‌ها منجر به بازداشت و شکنجه و در نهایت محاکمه‌ی او شد. به گفته‌ی خودش «کیفرخواست را تنها در دادگاه شنیدم؛ قبل و بعد از هر جلسه‌ی دادگاه، بازجویم با مشت و لگد به جانم می‌افتاد که در دادگاه زبان‌درازی نکنم». دادگاه در سال ۱۳۶۰ حکم اعدام برای او صادر کرد. هر چند در نهایت حکمش شکسته و پس از سپری کردن پنج سال حبس از زندان آزاد شد، اما همواره در معرض تهدید و بازداشت بود. در دهه‌ی ۷۰ تا نیمه‌ی دهه‌ی ۸۰، به طور موقت، نزدیکی‌هایی با جریان ملی-مذهبی پیدا کرد تا آنجا که در بازداشت‌های گسترده‌ی سال ۱۳۷۹ همراه با ملی-مذهبی‌ها او نیز دستگیر شد. پس از انتخابات سال ۱۳۸۴ فاصله‌ی فکری و عملی او با این گروه بیشتر شد و از آن پس استقلال خود را از دیگر گروه‌های سیاسی نیز حفظ کرد. آنچه در تمامی این سال‌ها و تا پایان حیاتش تغییر نکرد، دفاع سخت‌کوشانه‌اش از حقوق بشر و ترویج آن بود. در گفتگوی زیر، پرسش‌هایی را

درباره‌ی فعالیت‌ها و افکار محمد ملکی، با نرگس محمدی، نایب رئیس و سخنگوی کانون مدافعان حقوق بشر، فعال زنان و مبارز علیه اعدام، و از دوستان و نزدیکان زنده‌یاد محمد ملکی، در میان گذاشته‌ام.

ایقان شهیدی: برای کسی که با دکتر ملکی آشنا نباشد ایشان را چگونه معرفی می‌کنید؟

نرگس محمدی: آقای دکتر ملکی یک چهره‌ی سیاسی، شاعر، فعال حقوق بشر، و استاد دانشگاه بود. فعالیت‌های سیاسی ایشان بیش از پنج دهه در دوره‌های مختلف قبل و بعد از انقلاب در ایران ادامه داشت. در عرصه‌ی اجتماعی ایران در حوزه‌های مختلف فعالیت وسیعی داشتند، در زمینه‌ی فرهنگی ایشان شاعر بودند و کتاب‌هایی را به شعر در موضوعات مختلف تألیف کردند. ایشان، از نظر من، به طور قطع یک فعال حقوق بشر نیز بودند. در حوزه‌های مربوط به فعالیت‌های حقوق بشری در هر زمینه‌ای که می‌توانستند کمک کنند، مشارکت می‌کردند.

به طور مثال در «کمیته‌ی دفاع از انتخابات آزاد، سالم و عادلانه» بسیار تلاش کردند. در «کانون مدافعان حقوق بشر» نیز فعالیت مؤثری داشتند. در کمیته‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و برنامه‌های متفاوتی که از ایشان دعوت می‌شد حاضر می‌شدند و سخنرانی می‌کردند. برای مثال در رابطه با حق تحصیل بهائیان سعی کردند که در افکار عمومی موضع‌گیری‌هایی داشته باشند، سراغ دانشجویان بهائی رفتند تا بتوانند این موضوع را در افکار عمومی طرح کنند که مسئله‌ی حق تحصیل بهائیان را باید اهمیت داد. در رابطه با مسئله‌ی اعدام، ایشان جزو مؤسسين «کارزار لغو گام به گام اعدام» بودند و در این زمینه فعالیت‌های گسترده‌ای داشتند. همین‌طور به موضوع «زندانیان سیاسی» پرداختند و از طریق تجمع و تحصن و یا حضور در جلوی در زندان‌ها، مسئله‌ی زندانیان سیاسی و آزادی آنها را مطرح کردند. از طرفی ایشان استاد دانشگاه و اولین رئیس دانشگاه تهران بعد از انقلاب بودند. در زمینه‌های دانشگاهی و علمی هم فعالیت‌های بسیاری کردند؛ مخصوصاً در حوزه‌ی تخصصی خودشان در امر تغذیه که مشورت‌های بسیار مؤثری را به شرکت‌های مربوط می‌دادند و فعالیت‌های اجتماعی و خیرخواهانه‌ای در این زمینه داشتند. در حوزه‌ی استقلال دانشگاه‌ها تلاش‌های فراوانی کردند؛ نه این‌که تنها در این زمینه سخنرانی بکنند و از مزیت این مسئله در دانشگاه‌ها و برای دانشجویان یا جامعه صحبت کنند بلکه وقتی خود در رأس دانشگاه تهران بودند سعی کردند مسئله‌ی انتخاب رؤسای دانشگاه‌های کشور را به امری شورایی و مشورتی تبدیل کنند.

در تشییع پیکر آقای ملکی شما گفتید که او از ملت ایران برخاست و در میان ملت ایران نیز درگذشت. از افرادی همچون همسر عباس امیر انتظام، مادر سعید زینالی و مادر مصطفی کریم بیگی نام بردید که در مراسم خاک‌سپاری ایشان حاضر بودند. چه امری سبب شد که پس از درگذشت ایشان، مردم و گروه‌های

فکری مختلف که با یکدیگر زاویه‌های سیاسی و اعتقادی دارند پیام تسلیت بدهند و از تلاش‌های ایشان تقدیر کنند؟ چنین امری کمتر در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران دیده می‌شود.

بله من در مراسم خاکسپاری گفتم که دکتر ملکی در میان مردم زیست و منظوم این بود که خودشان را متعلق به یک قشر خاصی نمی‌دانستند، خودشان را متعلق به قشر تحصیل‌کرده و یا فعالان سیاسی نمی‌دانستند، خودشان را فقط یک روشنفکر نمی‌دانستند. هر چند در تمامی این حوزه‌ها فعالیت کرده بودند و سعی کرده بودند که با دغدغه‌های مردم، حتی دغدغه‌های روزمره‌ی مردم، زندگی کنند و به آن بپردازند. مسئله‌ای که مشهود بود ساده‌زیستی ایشان بود که سعی می‌کردند در سطحی زندگی کنند که در عین حال که هم همسر ایشان و هم خودشان می‌توانستند زندگی بسیار مرفه‌تری داشته باشند، اما همواره در سطحی زندگی کردند که وقتی یک دانشجوی، یک کارگر، یک معلم یا کارمند عادی وارد خانه‌شان می‌شد حس بیگانه‌ای با این سبک از زندگی و شعارهای آقای ملکی نداشته باشد. در واقع نوعی زیست مشابه انسان‌ها و مردمی بود که دکتر ملکی دغدغه‌ی آنها را داشت.

همان‌طور که اشاره کردید، مخالفت صریح با اعدام (به عنوان فردی که خودش تجربه‌ی زیر حکم اعدام بودن را داشته)، و همین‌طور دفاع از حقوق اقلیت‌های مذهبی، مثل حق تحصیل بهائیان (نظیر اقدام جسورانه‌ی ایشان در زانو زدن متواضعانه در مقابل دانشجویان محروم از تحصیل بهائی و دلجویی از آنها) از جمله اقدامات خطشکنانه‌ی ایشان محسوب می‌شود. چه امری چنین منش جسورانه را در ایشان بر می‌انگیخت؟ از چه زمانی چنین فعالیت‌های جسورانه‌ای در زندگی ایشان شدت گرفت؟

این اقدامات دکتر ملکی، هم مخالفت صریح با اعدام، تحت هر اتهامی، و هم دفاع واضح و صریح ایشان از حق تحصیل بهائیان، و به طور کلی این قبیل اقدامات ایشان، ناشی از باور عمیق‌شان به حقوق انسان بود؛ حقوقی که فارغ از عقیده، فکر، نژاد، رنگ و هر مؤلفه‌ی دیگری که انسان‌ها را از حقوق انسانی محروم می‌کند، باید وجود داشته باشد. او فارغ از همه‌ی این‌ها به حقوق انسانی باور داشت و تلاش کرد تا باورش را به عرصه عمل در بیاورد. یعنی ایشان با هر عاملی که باعث می‌شد حق تحصیل یا حق حیات از انسانی سلب شود یا حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را از انسان‌ها تحت هر عنوانی، مثل تأیید صلاحیت یا فیلتر شورای نگهبان بگیرد، مخالف بود. این را در فعالیت‌های ایشان در «کمیت‌های دفاع از انتخابات آزاد، سالم و

عدالانه» هم شاهدیم. همه‌ی این‌ها ناشی از باورمندی دکتر ملکی به حقوق بشر بود. هر کدام از

خصیصه‌های زندگی دکتر ملکی چه قبل و چه بعد از انقلاب را که بررسی می‌کنیم پابندی ایشان به فعالیت‌های حقوق بشری را نشان می‌دهد. حتی وجوه شخصی ایشان، زوایای زندگی‌شان هم پابندی به حقوق بشر بوده است. دکتر ملکی به خصوص در دهه‌های اخیر زندگی‌شان در این مسائل اصرار بیشتری داشتند و از همین رو فعالیت بیشتر و نمود و بروز بیشتری هم در این زمینه‌ها داشتند.

در کنار چنین مردی، همسری قوی و حامی بوده است. از همسر دکتر ملکی، خانم قدسی میرمعز و حمایت ایشان از تلاش‌های دکتر ملکی بگویید

دوستی من با همسر ایشان، خانم قدسی میرمعز به سال ۱۳۷۹ بر می‌گردد سالی که همه‌ی اعضای ائتلاف ملی-مذهبی بازداشت شدند و همسر من (تقی رحمانی) و آقای دکتر ملکی هم در میان ایشان بودند. دوستی من با خانم میرمعز در پشت دیوارهای زندان عشرت آباد، که متعلق به سپاه پاسداران بود، رقم خورد. بعدها در فعالیت‌های دیگری هم در پروژه‌های اجتماعی یا سیاسی با قدسیه خانم فعالیت می‌کردیم. ما با هم در «جامعه‌ی زنان» در رابطه با مسئله‌ی زنان فعالیت می‌کردیم؛ یا در نشریه‌ای تحت عنوان «پیام هاجر»، که مرحوم اعظم طالقانی در می‌آوردند، در حوزه‌ی زنان و در حوزه‌ی جنبش دانشجویی با هم مطلب در می‌آوردیم و یا کتابی که در آنجا تألیف می‌شد و ما به آن کمک می‌کردیم. خانم قدسی میرمعز زن بسیار روشنفکر، و مسئولی بود؛ هم نسبت به زندگی خودشان و هم نسبت به مسائلی که در اجتماع اتفاق می‌افتاد. ایشان احساس مسئولیت شدیدی نسبت به مسائل سیاسی که در دوره‌های مختلف در پیرامون‌مان رقم می‌خورد داشتند. فردی بود که با صداقت تمام فعالیت می‌کرد و هر چه در توان داشت را در فعالیت‌هایشان انجام می‌داد؛ از کمک به افراد نیازمند تا طرح مسائل در سطح مطبوعات و روزنامه‌ها و مجله‌ای که با هم در آن کار می‌کردیم یا نشست‌ها و کنفرانس‌هایی که برگزار می‌کردیم؛ ایشان با جان و دل کار می‌کرد. در زندگی شخصی خودشان هم بزرگترین حامی و پشتیبان دکتر ملکی بود هر چند خودشان هم ایده‌ها و افکار سیاسی و اجتماعی مترقی بسیاری داشت

ممکن است بیان کنید علی‌رغم تلاش دکتر ملکی برای آزادی انتخابات و تشکلات، چرا ایشان خود را

وابسته به هیچ گروه سیاسی و حزبی نمی‌دانستند؟

دکتر ملکی در یک چارچوب خاصی خودش را محدود و محصور نمی‌کرد و دچار مصلحت‌اندیشی نمی‌شد و خود را پایبند به این خط و مرزهایی که می‌بینیم بین جریان‌ها و احزاب سیاسی در ایران رایج است، نمی‌دید. سعی می‌کرد با همه‌ی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی تعامل داشته باشد. هر جا مسئله‌ی حقوق ملت مطرح می‌شد برای ایشان خط و خطوط سیاسی مطرح نبود؛ بلکه پایبندی ایشان به حقوق اساسی و مصرح در قوانین برای ملت، مخصوصاً فصل سوم یعنی حق تجمع، حق تشکل و آزادی انتخابات بود و این قبیل موضوعات برایشان بر خط و خطوط سیاسی اولویت داشت. به همین دلیل به نظر من دکتر ملکی چهره‌ای بود که وقتی مسئله‌ی درگذشت ایشان پیش آمد، تمامی گروه‌های سیاسی احساس کردند کسی را که متعلق به تمام آحاد مردم ایران بود از دست داده‌اند.

